أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام به «عنوان» فرمودند: فهذا أوَّل دَرَجَةِ التقی. قال اللَه تعالی فی كتابه: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً ... القصص، ٨٣ این مطالبی كه تابه‌حال با شما مطرح كردیم و مسائلی را كه با شما در میان گذاشتیم، اینها تازه اولین مرتبه از مراتب تقواست.

 همان‌طوری‌كه خدمت‌رفقا عرض شد تقوا به معنای مصونیت و تحفّظ بر عمل صحیح به مقتضای ترتّب رشد و كمال و تقرّب به سمت و سوی پروردگار است. این مسئله در جلسات گذشته تا حدودی خدمت رفقا صحبت شد و عرض شد كه بعضی‌ها به غلط و اشتباه، تقوا را به معنای زهد تصور می‌كنند و از زهد مفهوم خلافی در نظر دارند. زهد به معنای كناره‌گیری و دور بودن از امور دنیوی و پرداختن به عبادات ظاهری و انجام اعمال اضافی، اینها مراتب زهد است. هر كسی‌كه در این مسئله موفق‌تر است، زاهدتر و مقرّب‌تر و طبعاً با تقواتر! و هر كسی نسبت به این مسئله اگر آن اهتمام و شدت و كثرت در او مشاهده نشود، طبعاً فرد غیرزاهد و غیرمتوجه و متوجه به دنیا و فردی كه مآل و مرجع و بازگشت خود را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

 صحبت به اینجا رسید كه افعال و اعمالی را كه ما انجام می‌دهیم این افعال و اعمال فی‌حدّنفسه دارای ارزش و اعتبار نیست و این مسئله بسیار مهمی است كه باید تمام توجه خود را به این نقطه متمركز كنیم. نفس عمل هیچ‌وقت دارای ارزش و اعتبار نمی‌تواند باشد. چرا؟ زیرا عمل عبارت است از حركات و سكناتی كه بر اعضاء و جوارح ما عارض می‌شود و صورت وضعیه ما را از كیفیتی به كیفیتی دیگر در می‌آورد. الان من در اینجا نشسته‌ام، صورت وضعیه من به همین كیفیتی است كه روی منبر دو پلّه‌ای نشسته‌ام و با شما صحبت می‌كنم، می‌توانم از این منبر پایین بیایم و بایستم و آنگاه با شما صحبت كنم. این حركت یك حركت ظاهری است، هیچ مسئله‌ای بر این قضیه متوجه و مترتّب نیست. عملی است كه انسان انجام می‌دهد. نظیر همین عمل را یك مجسمه، یك ربات هم می‌تواند انجام بدهد و خیلی دقیق‌تر و بهتر و بدون اشتباه.

 الان در بسیاری از كارخانجات و در مصانع دنیوی، دیگر به جای انسان از همین وسائل امروزه و متداول استفاده می‌كنند و آن اشتباهی را كه انسان مرتكب می‌شود طبعاً آن دستگاه یا آن ربات هیچ‌وقت مرتكب نمی‌شود. طبق برنامه‌ای كه به آن داده می‌شود این می‌رود و آن عمل را انجام می‌دهد، آن پیچ را سر جایش می‌گذارد، آن دكمه را در محل خودش قرار می‌دهد و بعد شما مشاهده می‌كنید یك دستگاه با چه دقت و با چه خصوصیت، بدون دخالت انسان از آن طرف خروجی دارد. اصلًا انسان با این دستگاه تماس نداشته. حالا شما نسبت به عمل این ربات ارزش و احترام قائلید؟ در برابر آن تعظیم می‌كنید؟ می‌آیید در قبال آن می‌ایستید و از آن تشكر می‌كنید؟ خیلی ممنونیم كه شما آمدید این دستگاه را برای ما ساختید! آن اصلًا نمی‌فهمد كه شما چه‌

 دارید می‌گویید. جماد است، فهم ندارد. خوب توجه كنید می‌خواهیم به كجا برسیم هیچ نمی‌فهمد. درحالی‌كه دقیق‌تر از من و شما این كار را انجام داده. شاید ما بعضی از این پیچ‌ها را درست نپیچاندیم و لق شده و بعد بر اثر مرور زمان حادثه‌ای پدید آورده یا بعضی از این پیچ‌ها را زیادی فشار دادیم و در او تَركی واقع شده، شكستی در او واقع شده و بعد بر اثر مرور زمان افتاده و مسئله‌ای پیش آمده. الان كه خودتان هم دارید می‌بینید دیگر قضایایی كه اتفاق می‌افتد، راننده دارد رانندگی می‌كند یك‌دفعه ماشینش می‌رود تو درّه، ما داریم از این طرف رانندگی می‌كنیم، ماشین می‌گوید نه من می‌خواهم از این طرف بروم! گاهی اوقات این‌طور می‌شود، ظاهراً همین‌طور هم هست! ولی آنها نمی‌توانند این كارها را انجام دهند. آن مسئولیتی كه بر عهده او گذاشته می‌شود دقیقاً می‌رود همان مسئولیت را انجام می‌دهد.

 نفس عمل نسبت به او ارزشی ندارد؛ یعنی عُقَلا برای یك همچنین كار و همچنین فعلی كه از این مجسمه، از این نوع ربات سر می‌زند هیچ‌گونه ارزشی قائل نیستند. اگر قرار است تشكری در اینجا صورت بگیرد، از آن برنامه‌ریز و آن طراح و آن حیثیت حیاتی و زنده و مُدرِك، تشكر می‌ظكنند و سراغ او می‌روند. آن كسی كه پشت میز نشسته و طرح می‌دهد و با این طرح، این عمل خارجی صورت خارجی پیدا می‌كند از آن تشكر می‌شود، نه از آن ربات‌هایی كه صد سال اینجا ایستاده‌اند به ترتیب، این ریلی كه رد می‌شود اینها هر كدام یك كاری انجام می‌دهند و بعد از آن طرف مسئله به انتها می‌رسد. كسی نمی‌آید توی ریل بایستد یكی یكی از این ربات‌ها تشكر كند: خیلی از شما ممنونیم! خوب سیم را بستید! خیلی از شما ممنونیم! خوب لحیم كردید! از شما ممنونیم خوب پیچ كردید! به جای این صدتا تشكر، یك تشكر از آن كسی‌كه رفته پشت میز نشسته می‌كنند. چرا؟ چون او زنده است، او می‌فهمد، او شعور دارد، شاعراست، مُدرِك است، حیات دارد و از روی فهم و اراده و اختیار این عمل را انجام داده است، اگر قابل تشكر باشد. اگر هم قابل مذمت باشد كه او را مورد نقد، انتقاد، سبّ، لعن، نفرین و سایر مسائل قرار می‌دهند. آن كسی‌كه می‌آید بمب می‌سازد و مملكتی را هلاك می‌كند، از بین می‌برد و خراب می‌كند، هیچ‌وقت كسی نمی‌رود از آن سازنده تشكر كند و شكر كند، بلكه طبعاً او را مورد لعن و نفرین و سبّ و اینها قرار می‌دهند. هركدام در جای خودش و هر شی‌ء به مناسبت خودش.

 پس نفس عمل فی‌حدّنفسه از نظر عقلا و از جنبه عقلانی موجب مدح یا موجب مذمت نیست. عمل، ولو اینكه یك عملِ به ظاهر پسندیده‌ای باشد اما اگر پشتوانه فهم و ادراك نداشته باشد این عمل موجب مذمت نیست. یك دیوانه ممكن است دست در جیب كند و به یك فقیر هم كمك بكند، اصلًا نمی‌داند این فقیر كیست؟ آن مقداری كه كمك می‌كند چه مقدار است؟ و بر این كمك چه منافعی مترتب است؟ بر اساس یك توّهم و تخیلی كه بر او حاكم است و كسی هم از آن تخیل و توّهم اطلاع ندارد. این چیزهایی كه می‌نویسند تو كتاب‌ها و اینها، معلوم نیست چیز درستی باشد. هیچ‌كس در موقع و موضع یك شخصی كه دارای‌

 اختلالات قرار گرفته نمی‌تواند قرار بگیرد تا دقیقاً بگوید كه او در یك همچنین حالی، چه مسئله‌ای بر او مترتب است. این مطالب یك قدری جنبه باطنی دارد و باید از افرادی كه اهل باطن هستند این مطالب سؤال بشود.

 علی‌كل‌حال از نقطه نظر عرفی و مقیاس‌های عرفی، این عملی كه یك دیوانه انجام می‌دهد با آن عملی كه یك ربات انجام می‌دهد تفاوت ندارد. چرا؟ چون از نقطه نظر عقلانی در پشت این قضیه، فهم و ادراك وجود ندارد. صرفاً یك عمل است. حالا اگر یك شخصی از دومتری، سه متری به این صحنه نگاه كند می‌بیند یك فردی آمد منظم، مرتّب، آمد در قبال این فقیر ایستاد دست در جیب كرد و یك مقداری وجه درآورد و به او داد و رفت، دیگر خبر ندارد كه این اصلًا دیوانه است. او را مدح می‌كند، تمجید می‌كند و در باطن نسبت به او ادای احترام می‌كند. درحالی‌كه یك همچنین خبری هم نبوده. چطور اینكه اگر بیایند امروزه یك رباتی درست كنند دقیقاً از نقطه نظر كارها شبیه انسان همان‌طور مگر الان درست نمی‌كنند؟ این مجسمه‌هایی كه درست می‌كنند عین انسان و انسان نمی‌داند كه این اصلًا انسان است یا مجسمه، وقتی‌كه جلو می‌رود متوجه می‌شود كه فقط به یك سمت نگاه می‌كند، تازه می‌فهمد كه مجسمه است. همان‌هایی كه این لباس‌فروش‌ها پشت ویترین می‌گذارند.

 خود ما در یكی از همین كشورها در موزه‌ای كه رفته بودیم، من وقتی‌كه وارد صحن موزه شدم اصلًا متوجه نشدم كه اینها مجسمه‌اند، فكر كردم افراد را اینجا نشانده‌اند و دارند حال و هوای فلان قضیه را نشان می‌دهند: فلان حاكم، فلان رئیس، فلان نخست وزیر. یعنی به اندازه‌ای طبیعی بود، به اندازه‌ای طبیعی مثل همین گل‌های مصنوعی قلابی. دیدید؟ من اسمش را می‌گذارم قلابی همین گل‌هایی كه در مغاره‌ها می‌فروشند و انسان تا نرود و دست نزند نمی‌فهمد، تا بو نكند حتی متوجه نمی‌شود كه آیا این بویی از حقیقت و واقعیت در آن است یا نه؟ بزك است و مجاز است و فقط صرف ظاهر. خوب دقت كنیدها! اینها مطالبی است كه امروز باید به آن نقطه‌ای كه مورد نظر هست در این مسئله برسیم. لذا دائماً من مثال‌ها را تكرار می‌كنم تا اینكه ذهن رفقا و دوستان بیشتر با این مسئله انس بگیرد. ما وقتی‌كه رفتیم در جلو و دقیق شدیم متوجه شدیم كه نه، آخر نمی‌شود كه یك نفر همین‌طوری پنج دقیقه صاف بنشیند نگاه بكند انسان را، یك پلكی می‌زند، یك حركتی می‌كند، یك نفسی می‌كشد. اینها نه نفس می‌كشیدند، نه پلك می‌زدند. فقط ظاهر را به نحوی آراسته بودند و به قسمی طبیعی درست كرده بودند كه تا شخص نزدیك نرود و تماس نداشته باشد نمی‌فهمد كه این ظاهر و مجاز است.

 حال، سؤال من در اینجاست آن وقتی‌كه ما وارد یك همچنین محوطه‌ای می‌شویم برداشت ما از این وضعیتی كه مشاهده می‌كنیم یك برداشت طبیعی است، خودمان را جمع و جور می‌كنیم، عمل خلافی از ما سر نزند، مواظب باشیم ما را نگاه می‌كنند. حالا اگر این واقعیت داشت، به جای این چندتا مجسمه چند نفر نشسته بودند شما چه حالی داشتید؟ حال برخورد خود با یك انسانی كه در قبال خودتان قرار گرفته، مواظب‌

 حركات، سكنات، حرف خلافی از دهانتان خارج نشود، عمل خلافی از شما سر نزند. چرا؟ چون انسان حی و زنده در قبال شما نشسته، ولی همین كه متوجه شدید، نه آقا! همه اینهایی كه اینجا هستند اشتباه بوده، اینها همه مجسمه است. یك‌دفعه چه می‌شود؟ دوتا پشتك هم می‌زند هیچ طوری نیست. آن روحیه، آن طرز تفكر و آن حالتی كه در ابتدا داشتید بر می‌گردد و تغییر پیدا می‌كند به یك حالت دیگر، و این شخصیت اولیه شما تغییر پیدا می‌كند به یك شخصیت ثانویه، شخصیتی كه در مقابل یك مجسمه قرار دارد نه در مقابل یك انسان، شخصیتی كه در مقابل پلاستیك واقع شده نه در مقابل انسان، شخصیتی كه در مقابل سنگ و گچ و آهن قرار گرفته است و سنگ و گچ و آهن كه ارزش و اعتباری ندارد، پلاستیك كه ارزشی ندارد.

 این عمل و این تغییر بواسطه تغییری است كه در فكر و در مخیله ما در توجه به موقعیت فعلی برای انسان حاصل می‌شود و این ناشی از حیات است. همین كه شما می‌بینید این عملی را كه این مجسمه انجام می‌دهد بواسطه جریان برقی است كه در او قرار گرفته و موتوری است كه در او گذاشته‌اند و دنده‌ها و پیچ‌هایی است كه در او قرار گرفته، یك مرتبه ارزش خود را از دست می‌دهد. بله، شما تعجب می‌كنید از خود عمل، نه از عامل! عجب! چقدر دقیق این استكان را الان از اینجا برمی‌دارد، قوری را هم از آنجا برمی‌دارد. من خودم دیدم استكان را برمی‌داشت، قوری را هم از آنجا برمی‌داشت و از آن قوری در این استكان چایی می‌ریخت و به انسان تعارف می‌كرد و انسان هم چایی را برمی‌داشت. این عمل مورد تعجب انسان است ولی هیچ‌وقت انسان التفات به عامل كه این كار را انجام می‌دهد ندارد. چرا؟ چون میت است میت كه ارزش ندارد. جماد است، جماد كه ارزش ندارد. اگر به جای همین فرد، یك نفر این كار را انجام می‌داد وقتی شما آن استكان چای را از آن می‌گرفتی یك تشكر هم می‌كردی: خیلی ممنون از لطفتان، متشكرم از لطفتان، برمی‌داشتید. این به واسطه این جهت است.

 پس خود عمل فی‌حدّنفسه هیچ ارزشی ندارد، ارزشی كه مترتّب بر عمل است بواسطه آن پشتوانه‌ای است كه این عمل در ارتباط با آن پشتوانه در خارج انجام می‌گیرد. آن پشتوانه عبارت است از نفس و فكر و اراده و اختیاری كه این عمل را در یك همچنین وقتی و در یك همچنین برهه‌ای، از خود بروز و ظهور داده است. این می‌شود پشتوانه اعمال انسان.

 پس بنابراین به مقتضای فلسفه وجودی فعل و عمل در خارج، آن توجه انسان در اعمال و افعال خارجی به پشتوانه تعلق می‌گیرد نه به آن نفس عملی كه الان در خارج اتفاق می‌افتد. حال باید ببینیم آن پشتوانه و آنچه كه ماورای این عمل است و متافیزیك این عملِ خارجی را تشكیل می‌دهد آن در كدام موقعیت قرار گرفته و آن چگونه است؟

 تمام همّت و تلاش و تكاپو و داعی كه انبیاء وائمه و اولیای الهی، آنها در عمل و ارشاد خودشان اعمال كردند برای این است كه آن پشتوانه را از مرتبه دنی به مرتبه عالی صعود بدهند رشد بدهند و بالا ببرند. آن‌

 پشتوانه‌ای كه این عملِ انسان، به مقتضای آن پشتوانه در خارج انجام می‌شود. گاهی انسان عملی را كه انجام می‌دهد بر اساس تخیل است، خیال می‌كند، ولی هیچ واقعیتی ندارد. براساس توهّم است خیال می‌كند كه الان این شخص دشمن اوست و بعد می‌رود با او به نزاع و ستیز برمی‌خیزد در عالم خیال! درحالی‌كه این شخص محبّ و دوست اوست. آمدند از او خلاف به عرض ایشان رساندند، آمدند مطالب خلاف نقل كردند، این شخص بدون تحقیق و تأمّل، در نفس او شروع شده، كم‌كم كم‌كم ایجاد تخیلات و توهّمات، یك نفر آمده دو نفر آمده، بعضی‌ها آمدند، هی این ضم و ضمائمی‌كه آمده، بر اطراف وجود او پرده‌ای از غفلت و اشاعات و تبلیغات و تخیلات به نحوی ایجاد می‌كند كه این شخص در درون آن تخیلات و توهّمات فرو می‌رود و اطراف را بر خود می‌بندد و بعد از آنجا شروع می‌كند به تصمیم گرفتن، در مقابل این شروع كند بایستد، شروع كند سب كند، شروع كند بر علیه این نامه بنویسد، شروع كند بر علیه او كتاب بنویسد، شروع كند در روزنامه بر علیه او مقاله بنویسد، شروع كند در رادیو و تلویزیون بر علیه او مطلب بگوید، شروع كند در این طرف و آن طرف به افراد دوستان بستگان بر علیه او صحبت كند.

 تمام اینها برای همان پوششی است كه در دور او قرار گرفته و این بر اساس آن نقطه‌چین‌هایی كه هر كدام از اینها یك مطلب دروغ اصلًا دروغ بوده واقعیت ندارد، اصلًا اصل ندارد و این شخص به خود اجازه نداده است كه در قبال این مطالب و نقطه‌هایی كه یكی پس از دیگری آمده و در كنار هم قرار گرفته و كلمه‌ای را تشكیل داده است به نام كلمه دشمن؛ دالش را یكی آورده، شینش را یك كس دیگر آورده، میمش را یك كس دیگری آورده، نونش را كس دیگر آورده، شده دشمن، مقابل او برای او تبدیل به دشمن می‌شود بدون اینكه این همان دالی را كه از اوّل آورد برای تو، قبل از اینكه شین بیاید در اطراف دال، فحص می‌كردی، تحقیق می‌كردی تا دیگر نوبت به شین نرسد. گذاشتی این دال در وجود تو ثبت بشود خیلی مسئله مهم است‌ها این دال در وجود ما ثبت شد، جا برای ورود شین باز شد این شین هم می‌آید در كنارش. افراد كه یك جور نیستند؛ با انسان حساب و كتاب دارند، می‌خواهند تصفیه كنند، حبّ و بغض دارند، اصلًا دین ندارند، اصلًا التزام ندارند، اصلًا التزام ندارند.

 من یك وقتی در منزل نشسته بودم گفتند آقا فلان‌كس از فلان‌جا آمده می‌خواهد با شما صحبت بكند. گفتم من امروز درس دارم اگر می‌خواهند صحبت كنند آن روز كه تعطیل است عیبی ندارد. قرار شد كه یكی دو روز بعد بیایند. وقتی‌كه آن شخص آمد شروع كرد با ما به صحبت كردن، هنوز وارد نشده شروع كرد بمب باران كردن، آقا این این این این این ... ما هم هی می‌خندیدیم می‌خندیدیم. گفت چرا می‌خندید؟ گفتم شما بگو. تو داری می‌گویی دیگر، منتظر نیستی كه ما حرف بزنیم! حالا بگو! آقا یك دو سه چهار پنج شش، این‌قدر حرف زد خودش خسته شد. گفتیم حالا از كجا شروع كنیم؟ از این مطالبی كه گفتی از كجا؟ گفتیم از اوّل شروع كنیم همان اوّل؟ گفتم حالا شما مطلبی را كه می‌گویی از كی شنیدی؟ گفت از فلان شخص. گفتم آنكه اصلًا من را ندیده تا به حال. یك مرتبه اصلًا ماند! گفت اصلًا شما را ندیده؟ گفتم نه! من تا به حال توفیق‌

 زیارت ایشان را نداشتم، اصلًا من را ندیده. اینكه من را ندیده، از كجا اینها را نقل می‌كند؟ این را كه من گفتم دیگر بقیه را یادش رفت سؤال بكند. گفتم حالا برویم سراغ دومیش؟ گفت نه دیگر همین یكی بس است خداحافظ شما، در را بست و رفت.

 یعنی مسئله به نحوی هست كه اصلًا انسان واقعاً می‌ماند كه این تخیل اصلًا از كجا بوجود آمده؟ آقا جان! خدا انسان را عاقل خلق كرده، فرق بین انسان و حیوان در قوّه عاقله اوست. تو شصت سال از سنّت گذشته می‌آیی اینجا این مطالب را همین‌طور می‌گویی، چرا قبل از اینكه بیاید و نفست بواسطه خدمتتان عرض كردم رفقا بواسطه آن صورت ملكوتی و برزخی كه این قضایا و حوادث در تو بوجود آورده است، الان آن نفس تو به این كیفیت افتاده و متأثر شده و كثیف شده! آیا حیف نبود به جای این چند ماهی كه در این تلاطم بسر می‌بردی و از یك نفر در وجود خودت كابوسی تصویر كرده بودی و دائماً با این كابوس و دشمن، شب و روز در حال جنگ و ستیز بودی، به جای این می‌آمدی همان روز اوّل، آقا یك همچنین مطلبی است. بسیار خُب این، این، این، تمام شد رفت. دیگر نوبت دوّم و سوّم و چهارم و پنجم و ششم و ...

 پس بنابراین، آن تخیلات و توّهماتی كه مانند نقطه‌هایی در زندگی انسان اطراف انسان را می‌گیرد و انسان چاره‌ای از تماس با اینها نخواهد داشت. یا انسان باید بلند شود برود در غار زندگی كند، در بیابان زندگی كند كسی را نبیند با هیچ‌كس با همسایه قوم و خویش برادر، خواهر، مادر، پدر، عمه، شریك، همسایه، صدیق، دوست و آشنا ارتباط نداشته باشد؟ آن تقریباً مستحیل است، یا اینكه باید آن موقعیت خود را، كاری به دیگران نداشته باشد، دیگران هرچه هستند باشند برای خودشانند. من گاهی اوقات گفتم كه بعضی‌ها می‌خواهند بفهمند به دنبال حقیقت می‌روند، بعضی‌ها می‌خواهند نفهمند! ما دو جور مطلب داریم: بعضی‌ها به دنبال حقیقت می‌روند می‌خواهند ببینند این مطلب كه الان به گوششان رسیده آیا این مطلب صحت دارد یا ندارد؟ آیا فلان مسئله واقعیت دارد یا ندارد؟ فلان قضیه آیا در خارج واقعیت دارد یا ندارد؟ این مسئله‌ای كه مطرح می‌شود اس و اساسش چیست؟ این مطلبی كه الان راجع به فلان شخص می‌زنند تا چه حدّی صحت دارد؟ آیا او قابلیت این مطلب را دارد یا نه؟ در حق او غلو و افراط می‌شود و این افراط در نفس او اثر می‌گذارد، حالت او را نسبت به او تغییر می‌دهد. وقتی‌كه انسان ببیند یك فردی دارای یك مقامی است، دارای یك مرتبه‌ای است، دارای یك جلالتی است، طبعاً حتی اگر با او برخورد هم نداشته باشد ولی در نفس او نسبت به او تعظیم می‌كند. در منزلش نشسته همین كه یاد او را می‌كند نسبت به او تعظیم می‌كند، نسبت به او خشوع می‌كند. این تعظیم و این خشوع تا وقتی‌كه در همین مرحله باشد، گرچه مضرّ است نسبت به بعضی از حالات انسان، ولی در آن حدی نیست كه بخواهد بر این تعظیم مسائلی بعد مترتّب بشود. مطالبی از طرف آن فرد به انسان القاء بشود، با توجه به این تعظیم و با توجه به این خشوع در نفس انسان قرار می‌گیرد و انسان خواهی نخواهی دنبال روشی می‌رود كه این روش واقعیت ندارد؛ چون در نفس او نسبت به این شخص حالت‌

 عظمت به وجود آمده، حالت تعظیم به وجود آمده. بعضی‌ها به دنبال حقیقت می‌روند ببینند این مطلبی كه راجع به این می‌گویند درست است یا نه؟

 من نمی‌دانم این مطلب را خدمت رفقا عرض كردم یا نه؟ یك وقت من یك مسئله‌ای راجع به مرحوم پدربزرگمان، مرحوم جدّمان، ایشان بسیار مرد بزرگی بود، ما راجع به ایشان یك مطالبی می‌شنیدیم، هم از مرحوم آقا هم از غیر مرحوم آقا و واقعاً مرد بزرگی بود. از جمله افرادی بود كه می‌توانم به صراحت بگویم در همان زمان اختناق پهلوی رضا شاه از زمره افرادی بود كه تا آخرین دم حیاتش در مقابل این دستگاه حكومت جائرانه ایستاد. و به هر كیفیتی و به هر نحوی نگذاشت كه بتوانند آن اعمال و نیات و مقاصد شوم استكباری خودشان را درون محیط فعالیت ایشان و خانواده ایشان و آن افرادی كه با ایشان ارتباط دارند در آنجا بیاورند و نفوذ بدهند. بسیار مرد عجیبی بود، در دین بسیار مرد قرصی بود، مطلبی را كه متوجه می‌شد خیلی صریح می‌ایستاد. بسیار مرد متصلّبی بود و خیلی از این نقطه نظر عجیب بود.

 یادم است یك وقت ما منزل یكی از ارحام و بستگان نزدیك كه رفته بودیم عكس ایشان در آن طاقچه منزل بود. همان سالی كه استاد مرحوم والد مرحوم آقای حدّاد تشریف آورده بودند در ایران، یك روز ناهار به اتفاق ایشان رفته بودیم منزل یكی از ارحام، من كوچك بودم آن موقع سنّم یازده سال بود. دقیقاً یادم هست همین كه ایشان وارد آن اتاق شدند تا چشمشان به این عكس افتاد گفتند آقا سید محمدحسین این چه شخصی است؟ این كیست؟ همین‌طور ایستادن نگاه كردند. ایشان فرمودند: آقا ایشان مرحوم پدر ما بودند. عجب عجب عجب، عجب مرد بزرگی بوده، عجب مرد متصلّبی بوده، عجب مرد قرصی بوده، شما یك عكس از این برای من تهیه كنید وقتی‌كه ما مراجعت می‌كنیم به من بدهید با خودم ببرم. و وقتی‌كه ما مشرّف شدیم به عتبات بعد از آن سفر، در همان زمانی كه ایشان هنوز حیات داشتند، من عكس مرحوم پدربزرگمان را در منزل ایشان دیدم البتّه در اتاق نگذاشته بودند، در قفسه گنجه اتاق كناری، آنجا نگهداری می‌كردند.

 مرد بزرگی بود. ولی آنچه كه همیشه به عنوان یك نوه برای من مطرح بود این بود كه من بدانم ایشان در چه مرتبه‌ای قرار گرفته بود؟ آیا مسئله‌اش تمام بود؟ آیا از نقطه نظر فكری دیگر جای خطا نداشت؟ آیا از نقطه نظر توهمات و تخیلات آیا هیچ نبود؟ تمام افكارش صحیح بود؟ تمام كارهایش صحیح بود؟ البته بعد شنیدم ایشان نسبت به بعضی مسائل حتی حرف داشته، مثلًا با مسائل عرفان ایشان مخالفت می‌كرده، بعضی از مطالب عرفان را مختصّ ائمه می‌دانسته و حتی خود مرحوم آقا در همان زمان شباب و جوانی با ایشان در این مسائل بحث می‌كردند با پدرشان بحث می‌كردند. این یك مطلب. بعد آمدیم صحبت كردیم، بیشتر بررسی كردیم یك مرتبه در بین صحبت‌هایی كه مرحوم پدر ما با یكی از بستگان نزدیكشان می‌كردند یك مرتبه یك قضیه‌ای را گفتند من داشتم می‌شنیدم در حیاط بودم می‌گویند كه ما این مطلب ایشان را قبول نداریم! ما اگر باشیم این كار را انجام می‌دهیم! تا این حرف را زدند ما كه مشغول آب دادن به گل‌ها و سبزه‌ها در باغچه بودیم یك دفعه ایستادیم. گفتیم مسئله چیست؟ متوجه شدیم كه بله، یك همچنین قضیه‌ای بوده، ایشان نسبت به یك‌

 همچنین مطلبی یك همچنین طرز تفكری داشتند. مسئله هم مربوط به مهرالسّنه بوده.

 رفقا در جریان مطالبی كه تابه‌حال بوده به نظرشان رسیده كه رسول خدا مهر حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها را پانصد درهم قرار دادند، همان پانصد درهمی را كه از فروش زره امیرالمؤمنین علیه السّلام بود.[[1]](#footnote-1) وقتی‌كه به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو چه چیز از مال دنیا داری؟ امیرالمؤمنین عرضه داشت: یك زره دارم و یك شمشیر. حضرت فرمودند شمشیر را باید در راه نبرد با دشمنان خدا و گسترش دین، برای خود نگه داری و اما زره نه! حالا زره هم نداشتی نداشتی من دارم می‌گویم یك تیر هم خورد به تو عیب ندارد، حالا یك شمشیر هم خورد عیب ندارد، مثلًا كتفت هم شكست عیب ندارد. مگر نبوده؟ در جنگ احد نود زخم بر امیرالمؤمنین وارد شد، زره نداشته باشی عیب ندارد همین است دیگر، حلوا كه نمی‌آورند جلوی آدم بگذارند. تیر است و گرز است و شمشیر است و تبر است و از این حرف‌ها. امیرالمؤمنین گفتند چشم، باشد، ما شمشیر را برای خودمان نگه می‌داریم این را من دارم می‌گویم‌ها او این‌طور نگفت چشم، ما داریم می‌گوییم بله، [ای‌] پیغمبر شمشیر هم بخواهی می‌دهم. من شمشیر را هم برای خودم نمی‌خواهم. ما این‌طور مطرح می‌كنیم و غلط هم است. نه! امیرالمؤمنین فرمود شمشیر را نگه می‌دارم، زره را می‌دهم. ببینید پیغمبر دارد به كجا فكر می‌كند؟ ما این دنیا داریم به چی فكر می‌كنیم؟ مَهر زنمان، دخترها، دو هزار طلا باید بگیریم سه هزار طلا، یك كامیون! چی آخر؟ كه یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ پیغمبر به چی فكر می‌كند؟ او به یك ایجاد عُلقه و یك همبستگی روحی و معنوی بین دو شخص فكر می‌كند كه اینها در این دنیا باید بیایند.

 من یك وقتی‌كه با خودم فكر می‌كردم اصلًا مَهر یعنی چی؟ الان هم برای من این سؤال است؟ اصلًا یعنی چی یك مرد به زن مَهر بدهد؟ كه گفته است؟ زن‌ها به مردها مَهر بدهند! الان در بسیاری از كشورها هست به جای اینكه مرد برود به خواستگاری دختر، دختر می‌رود به خواستگاری پسر. در خیلی از كشورها هست، این مسئله‌ای نیست. با هم آشنا می‌شوند و بعد هم با هم ازدواج می‌كنند. قضیه اول دوستی و بعد هم به ازدواج كشیده می‌شود یك چیز طبیعی است عادی است. این مسئله‌ای كه مرد باید به زن مَهر بدهد از كجا آمده؟ این برای چی آمده؟ واقعاً از نظر عُقلایی اگر این قضیه را بررسی كنیم، مرد زندگیش را می‌كند، زن هم زندگی می‌كند. تازه مرد می‌رود مخارج زن را هم می‌پردازد، اسلام كه گفته زن مخارجش بر عهده شوهر است، مسكنش بر عهده شوهر است، زندگیش بر عهده شوهر است، مسافرتش بر عهده شوهر است، لباسش بر عهده شوهر است، تفریحش بر عهده شوهر است. بر همان میزانی كه می‌تواند و بدست می‌آورد و برایش امكانات دارد. پس بنابراین چرا زن به مرد مَهر ندهد؟ مرد بیاید مهر بدهد! مرد بیرون كار بكند بیاید به زن یك مَهر هم بدهد؟! در دستگاه خدا چطوری باید این قضیه را توجیه كرد؟ بالأخره این یك سؤال است. ولی این‌

 سئوال پاسخ دارد.

 پاسخش این است. پیغمبر به چه فكر می‌كند؟ اینكه به امیرالمؤمنین می‌فرماید: بیا مَهر بده، باید یك مَهری بدهی. این یعنی چه؟ پیغمبر می‌خواهد این را بفرماید: یا علی، اطاعت از شوهر واجب است بر زن، زن باید از شوهر اطاعت كند. البته در اموری كه آن امور موجب انجام مخالفت الهی نشود. اگر مردی زنی را امر كرد به مسئله‌ای برخلاف حكم الهی، بر زن حرام است كه اطاعت بكند. در غیر این صورت، اطاعت زن از مرد واجب است. حالا كه اطاعت واجب شد این آمده در منزل تو، این آمده در كنف حمایت تو، این آمده در تحت اطاعت تو، یك هدیه‌ای باید به او بدهی، با یك زبان خوشی باید او را بیاوری، با یك خنده و تبسّمی باید او را بیاوری، نه اینكه چماق را برداری بكشی باید بیایی اطاعت بكنی و الا می‌زنم توی سرت، نه همچنین چیزهایی نداریم! كی گفته؟ این چرند و پرندها چه چیز است؟ این حرف‌ها چیست كه گاهی وقت‌ها ما می‌شنویم بر اینكه زن باید از شوهر اطاعت بكند به هر نحو كان، شوهر هم هر كاری دلش می‌خواهد هر غلطی دلش می‌خواهد انجام بدهد! نه این نیست، اینها همه خرافات است. در حدود مسائل زندگی با اخلاق و با روشی كه آن روش موجب التیام زندگی و پیوستن زندگی باشد، نه موجب جدایی و افتراق و از بین رفتن ارحام و صله رحم‌ها و معنویات و ارزش‌ها به صرف اینكه مرد هرچه دلش می‌خواهد، به هر كیفیتی كه می‌خواهد زن هم به همان كیفیت عمل بكند، نه به این كیفیت نیست. این مرد از دایره مسیر و مرام عُقلایی خارج شده. آنچه كه در اسلام است این است كه مرد زن را در تحت حمایت و در تحت كفالت و در تحت تحفّظ خود در بیاورد، منتها ابتدا با لبخند با تبسم با مهربانی و تا آخر. برای این كار، یك هدیه‌ای می‌دهد یك هدیه‌ای پیش‌كش می‌كند، یك گلی تعارف می‌كند.

 الان در بعضی از جاها وقتی‌كه مرد می‌خواهد ازدواج بكند آن مهر خود را یك گل تعارف می‌كند نسبت به او، یا یك چیزی را كه دوست دارد، یك چیزی كه مورد توجه اوست، یك چیزی كه فرض كنید از یكی از نیاكان به او رسیده آن را به عنوان هدیه برمی‌دارد تعارف می‌كند و این مسئله در صدر اسلام هم بوده در زمان پیغمبر هم بوده. مهر زن‌ها را سواد آموزی قرار می‌دادند، تعلیم قرآن قرار می‌دادند، مهر زن‌ها را تعلیم نماز قرار می‌دادند، حتی اینها همه مهر بوده و خود همین ارزش دارد و از نظر حقوقی هم جایگاه خاصّ خودش را دارد. این‌طور نیست اینكه می‌گویند مهر باید ارزشش از نظر مالی مشخص باشد. غلط است، یك همچنین چیزی ما نداریم. باید مهر از نقطه نظر حقوقی ارزشش مشخص باشد. یعنی فرض كنید می‌گوید من در ازای یاد دادن قرآن یا در ازای یاد دادن نماز یا در ازای یاد دادن عبادات، این را مثلًا مهر قرار می‌دهم، زن این را قبول می‌كند، این اشكالی ندارد. حالا این پولی بر آن مترتّب نیست. یا اینكه یك خودكاری یك خودنویسی یك انگشتری یك چیزی كه از نظر ظاهری معلوم نیست قیمتش چند هست، لازم نیست كه شما این را ببرید در بازار قیمت كنید آقا این انگشتر چقدر می‌ارزد، این را مهر قرار بدهید، نه! باید مهر مشخص باشد، آن مشخص بودنش ملاك است نه اینكه قیمتش، ممكن است حتی قیمت هم نداشته باشد، ممكن است قیمتش ده تا یك تومانی‌

 باشد. پس اینكه می‌بینید یك وقتی در بعضی جاها می‌گویند باید قیمت مالیه مشخص باشد، فرض كنید كه اگر یك طلایی را می‌خواهد بدهد باید برود در بازار قیمت بكند نه یك همچنین مسئله‌ای نیست. بله، وقتی بگوید من فلان قدر طلا می‌دهم باید مشخص باشد طلا چند عیار باشد و كمّیتش مشخص باشد، این از این نقطه نظر. ولی اگر خود مهر بر یك امر مشخص خارجی تعلق گرفت دیگر لازم نیست انسان آن قیمت را تقبّل كند همان مقدار كفایت می‌كند. در صورتی‌كه شخص نسبت به او عالم باشد و به رؤیت او رسیده باشد.

 پیغمبر می‌آید و می‌خواهد بین دو نفس را به هم گره بزند، عشق و محبّت و علاقه را در بین دو فرد ایجاد كند. زندگی تنهایی و شخصی آنها را مبدّل به زندگی جمعی و تركیبی كند كه بر آن اساس آن نعمت‌های الهی، چه از نقطه نظر ظاهر و چه از نقطه نظر باطن، بر زندگی فردی مترتّب نمی‌شود آن نعمت‌ها بر اینها ببارد، آن نعمت‌ها بر اینها تنازل كند. بسیاری از مسائل هست كه انسان بدون ازدواج به آن مطالب نخواهد رسید؛ اگر تمام عمرش را به نماز بگذراند و به روزه بگذراند به آن مراتب عبور نفسانی كه باید به واسطه عبور، به آن مراتب برسد بدون ازدواج نخواهد رسید. صرف نظر از اینكه ممكن است چه مطالبی در پی باشد، چه مضارّی داشته باشد، چه خطراتی باشد، حالا اینها به جای خود محفوظ، نه، حالا اگر فرض كنید شخص تحفّظ بر همه این مطالب هم دارد. آن جنبه، آنچه كه پیغمبر می‌فرمود: بهترین اشیا در نزد من ازدواج است و بدترین اشیا در نزد من ابغض الاشیاء، طلاق و جدایی و افتراق است.[[2]](#footnote-2) برای همین است. پیغمبر صرفاً به مسائل ظاهری و دنیوی ما نگاه نمی‌كرد، پیامبر برای گذران زندگی ما نگاه نمی‌كرد. اگر پیامبر صرفاً برای مسائل ظاهری و دنیوی ما بود دستورات اسلام صورت دیگری داشت. ما بهتر از این می‌توانستیم برای زندگی خود و برای گذران خود چنانچه الان در بعضی از ممالك اینها مسلمان نیستند ولی دستورات و قوانینی كه در آنجا تصویب می‌شود خیلی قوانین خوبی است برای زندگی دنیوی، برای گذران دنیوی ولی در اسلام تعالی روح و تكامل روح در اینجا مطرح است. لذا باید در اسلام قوانین در این راستا تقنین بشود و مورد امضا قرار بگیرد.

 لذا فرمود چقدر؟ حضرت فرمود كه من یك زره دارم. فرمود: برو زره را بفروش. آمد زره را فروخت پانصد درهم شرعی شد. پانصد درهم شرعی چقدر است؟ در تاریخ گفتند، یك گلیمی گرفتند و یك لباسی گرفتند و یك كاسه‌ای گرفتند و یك ظرفی گرفتند و یك چندتا چیزی و این حرف‌ها، این پانصد درهم بود، حالا می‌گویند پانصد درهم آن موقع پنجاه میلیون الان است مثلًا! پنجاه میلیون كه دیگر هیچی بگویید پانصد میلیون! حالا كه قرار است آدم بیندازد چرا كم بیندازد؟! بگوید پنج میلیارد! دروغ كه دیگر به قول معروف اینجای آدم كه نمی‌نویسند! پانصد درهم آن موقع صد میلیون الان است دویست میلیون است! نه آقا! آن پانصد درهمی كه رفتن و خرید كردن همانی است كه در تاریخ گفتند، سیره ابن هشام نقل كرده. بروید تماشا كنید،

 عبارت بود از یك تشك، از یك لحاف، یك پوست حیوان، یك ظرف، یك كاسه غذا خوردن و یك دیگ و یك سری همین مخلّفات، این آن مهری بود كه پیغمبر برای عزیزترین فرد روی زمین در نزد خود، دختر خود قرار داد و بعد به امّت توصیه كرد: ای امّت شما می‌توانید هر كاری را انجام بدهید جلویتان را نگرفتم، از یك تومان می‌توانید یك تومانی ده تا یك قرانی! مهر كنید تا صد میلیارد دلار هم باشد اشكال ندارد. پیغمبر جلویش را نگرفت. دویست میلیارد دلار اشكال ندارد. تمام كره زمین بشود دلار و بشود درهم و دینار، اشكال ندارد، هیچ اشكال ندارد. ولی كسی كه می‌خواهد به دنبال من بیاید نه یك تومان باید بدهد نه پنج ریال، همانی را باید بدهد كه علی داد، آن دنبال من آمده، پانصد درهم تا روز قیامت.

 پیغمبر نمی‌توانست ببیند؟ آقا زمانه فرق كرده! مردم عوض شدن! اجحاف می‌كنند! آدم از فردای خودش خبر ندارد. باید پشتوانه داشته باشد، باید جلووانه داشته باشد! این مسائل و این چیزهایی كه در آوردند. مگر پیغمبر نمی‌دانست؟ مگر پیغمبر اطلاع نداشت؟ می‌دانست پیغمبر دیگر. آن پیغمبری كه فرمود: حَلالُ محمّدٍ حَلال الی یومِ القیامةِ و حرامُ محمّدٍ حرام الی یومِ القیامةِ[[3]](#footnote-3) مردم، آنچه را كه من وضع كردم تا روز قیامت پا برجاست، نگویید این مال هزار و چهار صد سال پیش بودها! حرف‌های شما را همان موقع می‌خوانم و می‌گویم به شما، حرف‌هایی كه الان می‌زنید آن موقع من می‌بینم برای همان می‌گویم: حَلالُ محمّدٍ حَلال الی یومِ القیامةِ برای همان می‌گویم. آن حرف‌هایی كه امروز می‌زنید كه الان مردم عوض شدند، الان جوان‌ها عوض شدند، الان بی‌بندوبار شدند، الان متعهد نیستند، الان كسی به شرط و شروط ... همه اینها را من آن موقع می‌دانستم. معنی ندارد انسان به هر كسی زن بدهد، معنی ندارد انسان به هر كسی كه از در وارد می‌شود به او دختر بدهد، نه، برود تحقیق بكند و بعد هم به خدا بسپارد. علاوه بر آن، مگر آن موقع این حرف‌ها نبود؟ آن موقع كه این حرف‌ها راحت‌تر بود! آن موقع كه طلاق دادن از حالا راحت‌تر بود! بروید تاریخ را نگاه كنید. در همان موقع پیغمبر این حكم را آورد، در همان موقع پیغمبر این حكم را جعل كرد. هر كسی می‌خواهد، چون ما كسی را اجبار نمی‌كنیم، خودتان می‌دانید، مراتب، لِوِل‌ها دست خودتان است، می‌خواهید در این مرتبه باشید، باشید. مهر كنید دویست میلیون سكه، دارید بدهید.

 این را بدانید اگر شخصی مهر كند و فقط مهر صوری باشد بر آن اساس عقد خوانده بشود این عقد اشكال شرعی دارد این را بدانید. اینكه می‌گویند الان هزار سكه، حالا كی داده كی گرفته، تمام این عقدها شرعاً اشكال دارد. آن عقدی كه بر اساس تعیینِ فقط توهّمی باشد و لفظی باشد آن عقد اشكال دارد و باید دوباره عقد را خواند. كی داده كی گرفته! این حرف‌ها نیست. مهری را كه شوهر تعیین می‌كند برای زن تا آن قِران آخرش را باید بپردازد. آیه شریفه قرآن است اگر قنطار یعنی یك پوست گاو از طلا مهر قرار دادید تا آن قِرانش را باید بپردازید. البته طبق شرایط در صورتی‌كه تعلّق بگیرد، زن خودش ظالم نباشد، آن شرایط خودش را كه‌

 داشته باشد باید بپردازد. اسلام با كسی شوخی ندارد. هر مقدار مهر است باید بپردازی. می‌گوید می‌توانی این كار را انجام بدهی آقا جان، مرتبه اوّل می‌توانی انجام بدهی، كسی هم اجبار كه نكرده. حالا می‌گویند آقا مهر زیاد است، خوب برو یك دختر دیگر را بگیر، نه كسی اجبار كرده و نه ... شما كه می‌خواهی فلان دختر را بگیری و به هر كیفیتی حاضر هستی و بعد آن مهر را سنگین می‌كنند، فلا تَلُومَنّ الّا نفسك خودت می‌دانی، تقصیر تقصیرخودت است، نكن، این همه هستند، برو سراغ یكی دیگر. آن هم دید نه! همچین تحفه نطنزی هم نیست كه حالا چیز است، آن هم توقّعاتش را می‌آورد پایین، بالاخره به مسائل دیگر فكر می‌كند، به مسائل اخلاقی فكر می‌كند، به مسائل نفسانی فكر می‌كند، طرفین بالاخره باید با هم زندگی كنند. دیگر آن مسائل بعد پیش نمی‌آید، آن قضایا پیش نمی‌آید، آن توجهات به دنیا پیش نمی‌آید، آنكه توجه دارد به اینكه من یك همچنین پشتوانه‌ای دارم حالا فوقش این حرف را زد قبول هم نكردم نكردم! اینها پیش نمی‌آید، آن ناراحتی و استرسی كه برای مرد هست كه حالا این كار را كردم، حالا دیگر چه خاكی بر سرم كنم؟ اینها پیش نمی‌آید. از آن طرف می‌داند كه قانون اسلام، جلوی او را گرفته اگر بخواهد مرد تخطّی كند جلوی او می‌ایستد و حق را به زن می‌دهد.

 اگر مرد بخواهد سوء استفاده كند از مهرالسّنه، در محكمه اسلامی او را به مهرالمثل باید محكوم كنند. اولًا این‌طور نیست كه هر كسی بخواهد هر كاری انجام بدهد و هر كه از سرخود بخواهد هر ظلمی را روا بدارد. دوّم اگر زن بداند بخاطر ازدیاد مهر، هر مطلبی را بخواهد انجام بدهد و هر مخالفتی را با شوهر بكند به پشتوانه مهر زیاد، در محكمه اسلامی او را محكوم می‌كنند به كمترین مهر، می‌گویند برو پی كارت، برو خانه‌ات، این حرف‌ها نیست. آن اسلامی كه می‌آید می‌گوید ای علی زره‌ات را بفروش مهرالسّنه زهرا را بپرداز همان پیغمبر می‌گوید در اسلام عدالت است، قضاوت بر اساس عدل است، نباید به مرد تعدّی بشود و نباید به زن تعدّی بشود. در یك همچنین جوّی و در یك همچنین وضعی اسلام می‌آید مهر را مهرالسّنه قرار می‌دهد.

 پیغمبر برای این قضیه آمد كه این دوتا را به هم دیگر وصل كند، بر اساس محبّت و بر اساس مودّت و بعد فرمود هر كسی می‌خواهد بدنبال سنت من بیاید باید از من تبعیت كند و مهر دختران خودش را مهرالسّنه قرار بدهد. هر كسی هم نمی‌خواهد، چیز دیگری در نظر دارد، تفكر دیگری در نظر دارد، تخیل دیگری در نظر دارد، مصالح دیگری را می‌اندیشد، جوانب دیگری را ملاحظه می‌كند، میل خودش است. می‌تواند تا صد میلیون صد میلیارد ترلیون هرچه، یك الف بگذارید و یك نقطه از اینجا تا قم هم نقطه‌چین كنید می‌توانید قرار بدهید، مسئله‌ای نیست.

 حالا این روحیه رسول خدا را چه كسی می‌تواند درك بكند؟ یك عارف الهی كه به آن باطن احكام و به مغزای احكام پی برده. آن می‌آید می‌گوید همان حكم رسول خدا كه فرمود: آنچه كه من حلال كردم تا روز قیامت هست و آنچه كه من حرام كردم تا روز قیامت هست همان حكم الان به قوّت خودش ساری و

 جاریست. این می‌تواند. اما اگر كسی در یك همچنین مرتبه‌ای نباشد می‌آید می‌گوید چه؟ ما مهر دختران خود را سنگین می‌كنیم تا شوهران ارزش زن‌هایشان را بدانند! این‌طور درست نیست. ارزش به بالا بودن پول نیست، به بالا بودن درهم و دینار نیست. مرحوم آقا می‌گویند ما با این مطلب مخالفیم، ما این را قبول نداریم، ما دنبال سنّت هستیم.

 ببینید! اینكه من امروز خدمت شما به این صراحت آمدم این مطلب را باز كردم برای این است كه بدانید هیچ چیزی برای ما جز متابعت از حق مهم نیست؛ یعنی برای یك مسلمان، نه بنده، خود ما هزار و یك ایراد داریم. شخص در هر مرتبه از مراتبی باشد، تقوایش، دیانتش، فهمش، علمش، حمیتش، همّتش، تحمّل مصائبش، هرچه می‌خواهد باشد ولی باید دید در مكتب تشیع اسوه كیست؟ باید از كه متابعت كرد؟ این برای ما مهم است و انسان به هر مقدار كه می‌تواند خود را به این اسوه نزدیك كند، ده درصد عیب ندارد، بیست درصد عیب ندارد. اوّل اسوه را باید بشناسیم، اوّل باید آن فردی كه می‌تواند عمل او حجّت باشد را بشناسیم. حجّت یعنی مثل امام، امام كه در خفاست در پیش ما نیست، در میان ما نیست، ولی آن كسی كه به مكتب امام علیه السّلام وارد است، آن كسی كه به مبانی امام علیه السّلام وارد است، آن كسی كه به حقیقت امام علیه السّلام رسیده است و از آن دریچه به مسائل خارجی نگاه می‌كند، از آن دریچه، نه بر اساس تخیلات و توهّمات و مطالبی كه در كتب و اوراق نوشته شده، نه، بر آن اساس نگاه می‌كند، آن شخص می‌تواند اسوه قرار بگیرد. حالا انسان به مقداری كه خدا توفیق به او بدهد، به مقداری كه همّت داشته باشد، به مقداری كه زحمت بكشد، به مقداری كه خلوص نیت داشته باشد، به آن مقدار كه صفای نیت داشته باشد، هی خودش را نزدیك نزدیك نزدیك نزدیك می‌كند، آن می‌شود صد، انسان در قبال او، من نمی‌گویم ما همه صد در صد می‌توانیم، نه! سعی می‌كنیم، تلاش می‌كنیم، حركت می‌كنیم، در همان مسیر، این می‌شود توهّم را كنار زدن، این می‌شود تخیل را كنار زدن.

 رسول خدا به چه مسائلی فكر می‌كند؟ ائمّه به چه مطالبی فكر می‌كنند؟ آنها می‌خواهند بیایند روح ما را گسترش بدهند، روح ما را به كمال برسانند. ما می‌خواهیم دنیا را هی باز كنیم، هی دنیا را می‌خواهیم محكم كنیم، هی جای پای خود را می‌خواهیم بر روی تخیلات و توهّمات دنیوی سفت كنیم. لذا اعمال و افعالی كه از ما سر می‌زند، می‌بینید از نقطه نظر پشتوانه مراتبی دارد و مطالبی دارد. آن كسی كه می‌گوید باید مهر این‌قدر باشد پشتوانه‌اش چه است؟ وحی است. پشتوانه‌اش چه است؟ تعقّل و عقلانیت تام است. پشتوانه‌اش واقعیت و حقیقت مطلقه است. اما آن كسی‌كه می‌گوید نه! این را كنار می‌گذاریم می‌آییم سراغ مطالب دیگر، مصالح دنیوی، فردا چه خواهد شد؟!

 ما در مجلسی در مشهد بودیم كه یكی از افراد طراز اول مشهد در آن حضور داشت، قرار بود در آن مجلس یك عقدی البته آن عقد انجام شده بود یك عقد صوری و اینها قرار بود انجام بشود و این شخص تصور می‌كرد كه عقد، عقد واقعی است. طرفین توافق كردند بر اینكه مهرشان را مهرالسّنه قرار بدهند و این‌

 شرایط را هم كه نوشته شده، اینها را هم هیچ‌كدام قبول نداشتند. گفتند كه ما اینها را قبول نداریم، نه! بدون هیچ شرطی با مهرالسّنه با همین كیفیت ما می‌خواهیم با هم ازدواج كنیم. یك مرتبه من دیدم این آقا شروع كرد به یك نفر كه رفته بود وكالت بگیرد گفت آقا راجع به طلاق هم وكالت بگیرید كه این مرد به این زن وكالت طلاق بدهد كه اگر، حالا ان‌شاءاللَه كه پیش نمی‌آید، ولی اگر بعداً پیش آمد دچار زحمت نشوند.

 گفتم آقا شما كه از همان شب اول حرف طلاق را زدید، این چه عقدی است؟ این چه محبّتی است؟ این چه عشقی هست كه همان كلام اولش باید با صحبت از طلاق شروع بشود؟! صحبت از افتراق شروع بشود؟ صحبت از جدایی شروع بشود؟ پسر در قبال دختر می‌ایستد با این نیت كه من وكالت طلاق دادم، این فردا می‌تواند بلند شود برود دادگاه ادعای طلاق كند، آن وقت این می‌شود علاقه؟ این می‌شود محبّت؟ این می‌شود عشق؟ این می‌شود صفا؟ این می‌شود صاف بودن ضمیر و نفس طرفین؟ هان؟ این است؟ یا نه، اسلام می‌گوید وقتی‌كه دو تا می‌خواهند با هم ازدواج كنند طلاق یعنی چه؟ آقا طلاق كفر است. شما باید با هم زندگی كنید تا بمیرید، باید با هم محبّت و انس داشته باشید تا فقط مرگ بین شما فاصله بیندازد. طلاق یعنی چه؟ جدایی یعنی چه؟ فردا از هم ممكن است جدا بشوید! اصلًا یك همچنین تفكری یعنی چه؟

 وقتی‌كه یك فرزندی به دنیا می‌آید آیا پدر و مادر یك وقت تصور می‌كنند حالا فردا این ده سالش می‌شود می‌گذارد می‌رود! بله، احتمال دارد ده سالش بشود پانزده سالش بشود بگذارد برود، دیگر ما را ترك بكند، پس از حالا دیگر محبّت نداشته باشیم، دیگر روزگار همین است دیگر، دنیا همین است دیگر! پانزده سالش می‌شود می‌رود پی كارش دیگر، آن هم بلند می‌شود می‌رود پی كارش. یا نه! وقتی‌كه یك فرزند به دنیا می‌آید پدر و مادر آن فرزند را عضوی از وجود خود به حساب می‌آورند نمی‌توانند اصلًا تفكر كنند كه روزی این عضو از وجود آنها قطع بشود. شما الان می‌توانید تصور كنید كه فردا دستتان قطع می‌شود؟ حالا یك وقتی شد، در تصادفی، یك مطلبی، یك مرضی آن چیز دیگر است. ولی آیا یك همچنین تصوری الان دارید؟ اگر یك همچنین تصوری داشته باشید دیوانه هستید، فقط دیوانه می‌تواند تصور كند كه این دستش قطع می‌شود، سرش قطع می‌شود، پایش قطع می‌شود، معده‌اش چه بشود، و الا یك آدم عاقل كه نمی‌آید هیچ وقت تصور كند. بله، ممكن است انسان فردا مریض بشود بر اثر آن مریضی بگویند آقا معده‌ات را باید دو سومش را عمل كنیم بریزیم دور، روده‌ات را باید این‌قدر ببریم بیندازیم دور، سرطان می‌گیرد. اینها یك مسائلی است كه در مرور زمان برای انسان حادث می‌شود، نه اینكه انسان از اول فكرش را ببرد در اینجا: آی فردا من می‌خواهم سرطان بگیرم از الان بیفتم، شاید فردا بخواهم ... حالا داری راه می‌روی، چه خبرت است؟ آی پس فردا ممكن است پایم را در تصادف از دست بدهم پس الان دیگر راه نروم بنشینم در خانه، می‌گویند این آقا عقلش را از دست داده. آی ممكن است در سال دیگر یك چشمم را از دست بدهم بنابراین چشمم را ببندم، هیچی، تمام كار و زندگی و همه را بگذارم كنار، می‌گویند ای بابا خُل شده.

 اسلام می‌گوید وقتی‌كه می‌خواهی زندگی كنی، در اول زندگیت نباید حرف طلاق بیاید، باید حرف عشق بیاید تا آخری كه سرت را می‌گذاری زمین، حرف محبّت باید بیاید. تفكر، تخیلش حتی برای یك لحظه هم در ذهنت نباید بیاید و الا زندگیت را باختی، زندگیت را ضرر كردی و از بین بردی. باید با عشق و محبّت ... آن اسلام، اسلامی است كه از زبان مرحوم آقا می‌گوید در آن خانواده‌ای كه عشق و محبّت است اگر چه آن خانواده، خانواده یهودی باشند به امیرالمؤمنین نزدیك‌ترند از آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین كه در آن خانواده اختلاف است، قهر است، كدورت است. آن اسلام از زبان این مرد جلوه می‌كند، آن می‌گوید. و الا ... آقا باید وكالت بدهی فردا بلند شود برود خودش طلاق بگیرد، باید وكالت بدهی فردا بلند شود ... شیطان هم كه معلوم است، راهها و وسایل شیطان هم كه یكی دوتا نیست، وساوس هم كه حدّ و حصر ندارد، تخیلات هم كه انتها ندارد. پس چه شد؟ همین وضعی كه دارید می‌بینید.

 بعد ایشان می‌گوید حالا ما نمی‌خواهیم. اگر نمی‌خواهی چرا می‌گویی؟ بابا خودش دارد می‌گوید من نمی‌خواهم، خود دختر می‌گوید من نمی‌خواهم این وكالت را، نه حتماً باید بدهد. ا! این چه رسمی است؟ پس این هفتاد سال درس خواندن كجا رفت؟! حالا متوجه شدید داریم به چه مطالبی می‌رسیم، البته آن مطالبی را كه می‌خواستیم بگوییم نرسیدیم طبق قول‌هایی كه همیشه می‌دهیم! ان‌شاءاللَه در جلسات بعد، ولی یك مقداری نزدیك شدیم پس این هفتاد سال درس خواندن كجا رفت؟ این هفتاد سال نماز خواندن كجا رفت؟ این هفتاد سال روزه گرفتن كجا رفت؟ این هفتاد سال حج و این طرف و آن طرف رفتن كجا رفت؟ این هفتاد سال روضه‌خوانی بپا كردن و مجالس گرفتن كجا رفت؟ اینها كجا رفت؟ آن كسی كه بعد از هفتاد سال به عنوان یك عالم درجه یك، بلند می‌شود می‌آید در دهان دختر می‌گذارد باید از شوهرت وكالت طلاق بگیری! آن می‌تواند برای انسان اسوه باشد؟! می‌تواند مورد عمل انسان قرار بگیرد؟! می‌تواند مورد توجه و اتباع و انقیاد انسان واقع بشود؟! انسان افكارش را مطابق با او قرار بدهد؟! اعمالش را مطابق با او قرار بدهد؟! راه و روش زندگیش را مطابق با او قرار بدهد؟! می‌تواند؟ نه.

 آن كسی كه می‌گوید: ابغض الاشیاء عندی الطلاق آن ازدواجی كه از اول حرف طلاق بیاید آن ازدواج باطل است. آن كسی كه می‌گوید چه خوب است كه در مملكت ما افرادی بیایند، علماء و بزرگانی به این مسئله رسیدگی كنند، برای این مسئله چاره‌ای بیندیشند، حَلّی برای این قضیه پیدا كنند كه جلوی این همه طلاق گرفته بشود. چقدر آمار بالاست؟ روش روش محبّت باشد همراه با تیزی عدالت، عشق باشد همراه با اجرای قانون، این می‌تواند ضامن بقاء و استمرار باشد. این مسئله است كه اعمالی را كه ما انجام می‌دهیم این اعمال باید ببینیم پشتوانه‌اش چیست؟ نماز است ولی نماز پشتوانه ندارد. فقط ظاهر است. اگر پشتوانه داشت انسان به این افكار نمی‌رسد. اگر آن روزه ما پشتوانه داشت انسان به این طرز تفكر نمی‌رسد، و هَلّم جرّا.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق عنایت كند. ان‌شاءاللَه در جلسه آینده اگر خداوند توفیق داد تتمّه مطالب كه هرچه در این زمینه بگوییم كمی از بسیار است، تا حدودی كه مقتضای مجلس و استعداد قاصر و

 ناتوان ما اجازه می‌دهد به همان مقدار در خدمت رفقا خواهیم بود.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. الكافى، ج ٥، ص ٣٧٦. [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ٦، ص ٥٤: عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما مِن شى‏ءٍ ممّا أحَلَّهُ اللهُ عزّ و جلّ أبغضَ إليهِ مِن الطلاق. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٥٨. [↑](#footnote-ref-3)